

همانندی‌های دو قهرمان اسطوره‌ای در ادبیات حماسی ایران و ادبیات نمایشی ایرلند (رستم - کوهولین)

دکتر محمدرضا پورجعفر
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس
فرهاد مهندس‌پور*

چکیده

در این مقاله، دو قهرمان همانند از دو دسته ادبی مختلف - رستم از ادبیات حماسی ایران با کوهولین از ادبیات نمایشی ایرلند - مقابله شده‌است. بررسی همانندی این دو قهرمان به منزله ارزیابی امکان و توانایی نمایشی و روایت داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی است. از این رو و به همین ضرورت است که کردارهای رستم و کوهولین در جریان داستان مورد ارزیابی قرار گرفته؛ کردارهای قهرمانی اسطوره‌ای که فرجامشان فرزندکشی است. در اینجا نسبت میان هر یک از قهرمانان (رستم - کوهولین) با وقایع، تصمیم و اعمالشان از آغاز تا پایان حادثه در مقایسه‌ای تطبیقی و محتوایی ارزیابی خواهد شد. در این روش مبنای مقایسه هر جزء از طرح داستانها با هم و هر جزء از کردار قهرمانان با هم است. در این تحلیل توصیفی و تطبیقی، در خواهیم یافت که بین دو اسطوره، مشترکات فراوانی وجود دارد که می‌تواند بر هم خانوادگی و یگانگی در خاستگاه و منشأ آنها دلالت کند.

کلید واژه: قهرمان، حماسه، ایران، ایرلند، رستم، کوهولین.

دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۳/۸

پذیرش مقاله: ۱۳۸۴/۷/۱۹

* دانشجوی دکتری پژوهش هنر دانشگاه تربیت مدرس



مقدمه

آنچه در اینجا به کار بردن واژه «هماندی» را مجاز می‌سازد و زمینه‌های مقایسه بین دو فرهنگ و نیز دو اثر هنری برخاسته از دو منطقه فرهنگی دور و متمایز از هم را فراهم می‌آورد، علاوه بر شباهت «طرح داستانی» و «ساختار» این دو اثر (رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی و کوهولین ایرلندی از ویلیام با تلریتنر) در واقع بن اندیشه و خاستگاه مشترک تراژیک این دو اثر نیز هست.

فرزند کشی یکی از وقایع برجسته شاهنامه فردوسی و یکی از مهمترین بخشهای زندگی قهرمان حماسی ایران، رستم است. اسطوره‌های بنیادین ادبیات حماسی در مغرب زمین، حاکی از پیروزی پسر بر پدر (پدرکشی) است تا غلبه پدر بر پسر (فرزند کشی)؛ جز مورد بسیار نادری در اسطوره‌های «سلت» که شاعر و نویسنده نامدار ایرلندی، ویلیام باتلریتنر، براساس همین اسطوره نمایشنامه‌ای به نام کوهولین نوشته است.

در اسطوره‌های مغرب زمین، نمادهای باروری یا نوزایی جهان در قصه‌هایی نمایان است که پسر، پدر را می‌کشد و به این ترتیب، جوان بر پیر غلبه می‌کند که به انقلاب فصلها و تغییرات جو و زمین اشاره دارد. در اسطوره‌های ایرانی، حتی در افسانه‌های نوروز، سال نو و زندگی دوباره طبیعت و جشن بهار در داستان آمدن «عمو نوروز» - پیری که هر سال از راه می‌رسد - نشان از غلبه پیر بر جوان دارد. به تعبیری غلبه رستم بر سهراب با همه تلخی و تراژیک بودنش اشارتی است به تضمین و تداوم زندگی بر روالی مطمئن، کهن و پایدار که با هر تکرار، خود را پایدار می‌سازد. چه بسا اشاره ضمنی شهادت مسیح که از آن به عنوان رستگاری عام یاد می‌شود، دلیلی روشن بر همین نکته باشد که این خود بیشتر نگره و یادگاری شرقی است تا غربی.

اما از همه آنچه در گستره این تحقیق می‌توانست مورد توجه قرار گیرد - که نکات و موضوعاتی بسیار فراوان است - در اینجا تنها به وجوه ساختاری و همانندیهای ریخت دو داستان و قهرمانان آن پرداخته شده و با تقطیع هر بخش و تقطیع رفتارها و کردارهای قهرمانان، زمینه‌ای برای مقایسه‌ای نشانه شناسانه (به معنای ساختاری آن) فراهم آمده است.

داستان رستم و سهراب ایرانی به صورت جنگ میان «لی جینگ و پسرش لی نوجا» - در اساطیر چین - بسیار شبیه به هم است؛ هر چند در روایت چینی رنگ مذهبی - الهی این

جنگ مورد نظر بوده ولی در پرداخت ایرانی شکل غنایی - حماسی آن مورد توجه قرار گرفته است.

در هر دو روایت ایرانی و چینی، کودک نو خاسته بسرعت به پهلوانی بی بدیل بدل می‌گردد. در شاهنامه، رستم، گوهری را که زیور بازوی اوست به همسر خویش می‌سپارد تا به بازوی فرزند آینده‌اش ببندد. اما «نوجا» خود با بازوبند معجزه آسایش که «افق آسمان و زمین» نام دارد به جهان پا می‌گذارد و این بازوبند به منزله رزم افزاری معجزه آمیز است که «نوجا» بارها آن را به کار می‌برد و دیگر اینکه «نوجا» اصل و نسبی آسمانی دارد در حالی که سهراب، نتیجه عشق زمینی است و بازوبند او - آن هم دیر هنگام - فقط به کار شناسایی او می‌آید. نکته جالب در روایت ایرانی از این قرار است که هنگامی که سهراب از هجیر درباره رستم می‌پرسد، هجیر با اشاره به رستم، او را یک پهلوان چینی می‌خواند:

بدو گفت کز چین یکی نیکخواه

به نوبی بیامد به نزدیک شاه

پرسید نامش ز فرخ هجیر

بدو گفت نامش ندانم بویر (مول، ۱۳۶۹، ابیات ۷۶۱، ۷۶۲).

شاید همین اشاره در شاهنامه دلیل شده است تا جهانگیر کوروجی کویاجی، محقق هندی بر اساس آن رستم و داستان رستم و سهراب را وام گرفته از اساطیر چین بداند (برای آگاهی بیشتر: ر. ک: «کویاجی، ۱۳۷۹» و «کریستی، ۱۳۷۳»). اما مهمتر این است که در ریشه‌های نماد انگارانه هر دو اسطوره ایرانی - ایرلندی، قربانی کردن و رابطه بین مرگ، تولد، عشق، خون و زندگی دوباره به صراحت پیداست:

«یکی از جنبه‌های جالب توجه دریافت سلتی‌ها [ایرلندی‌ها] از مرگ و

تولد دوباره و پیوند آن با خون ... در بسیاری از اسطوره‌ها وجود دارد.

از آنجا که لازمه شکار، ریختن خون بود تا از این رهگذر غذای مورد

نیاز تأمین شود، عمل شکار [= جنگ] به نمادی از تجدید حیات و

ثنویت متقابل میان زندگی و مرگ تبدیل شد... نماد شراب می‌تواند به

همین ترتیب با خون به مرگ و تولد دوباره مرتبط باشد» (گرین، ۱۳۷۶،

ص ۰۴).





* خلاصه داستان رستم و سهراب

رستم برای شکار به نزدیک شهر سمنگان (مرز توران) می‌رود. شکاری می‌کند و می‌خواهد. تنی چند از ترکان (تورانیان) رخس را می‌دزدند. رستم برای یافتن رخس به سمنگان می‌رود. شاه سمنگان او را به میهمانی می‌پذیرد؛ از او پذیرایی می‌کند و قول می‌دهد که رخس را بیابد. شب هنگام ته‌مینه به خیمه رستم می‌آید و به او می‌گوید که قصه شجاعت - قدرت و دلاوری رستم، دل او را ربوده است. رستم به ته‌مینه دل می‌بازد و او را خواستگاری می‌کند. صبح روز بعد که رستم همراه با رخس آماده بازگشت است، مهره‌ای را که شهره همگان است از بازوی خود باز می‌کند و به ته‌مینه می‌دهد که اگر صاحب دختری شد آن را به گیسویش و اگر فرزند پسر بود به بازویش ببندد. رستم به ایران باز می‌گردد و این ماجرا را با هیچ کس در میان نمی‌گذارد.

پس از نه ماه سهراب به دنیا می‌آید که همه صفات یک پهلوان را داراست. هنگامی که دهساله می‌شود، ته‌مینه پدر را به سهراب می‌شناساند. سهراب تصمیم می‌گیرد که به رستم بپیوندد و به یاری هم، افراسیاب و کاووس را سرنگون کند. سهراب به ایران می‌آید و دژها را یکی از پس از دیگری فتح می‌کند. کاووس، سوارانی پی رستم به زابلستان می‌فرستد. رستم در آمدن تعلل می‌کند و هنگامی که بالاخره به بارگاه کاووس می‌آید، کاووس بر کاهلی او خشم می‌گیرد. رستم می‌رنجد و کاخ را ترک می‌کند و حاضر به جنگ نمی‌شود. با وساطت گودرز، رستم باز می‌گردد و به جنگ با سهراب می‌رود. در مقابله، دو پهلوان، بدون اینکه یکدیگر را بشناسند با هم می‌جنگند و سهراب به دست رستم کشته می‌شود. در لحظه مرگ سهراب است که رستم پی به هویت فرزند خویش می‌برد. این داستان را فردوسی در ۱۴۶۰ بیت در شاهنامه آورده است (مول، ۱۳۶۹، ص ۳۸۳-۳۲۳).

خلاصه داستان کوهولین و کانالاک

کوهولین (Cocholin) که برای جنگ با دشمن تاریخی ایرلند - اسکاتلند - به سرحدات کشور رفته، شبی با دختری سرخ موی اسکاتلندی به نام /ویفه (زیبا = Oaife) آشنا می‌شود که وصف کوهولین را شنیده و کوهولین نیز عاشق شجاعت و جسارت و جنگجویی او یفه می‌شود. نتیجه این عشق پسری است به نام کانالاک یا کانالاین (جوان، شاهزاده = Conalin) که مادر بازوبند پدر را به بازویش می‌بندد؛ فنون جنگ را به او می‌آموزاند و او را به ایرلند می‌فرستد تا

در مجلس بزرگان ایرلند، خود را بنمایاند؛ شایستگی خود را ثابت کند و کوهولین را بیابد. از طرفی کنوهار (پادشاه = Conochar) که خود صاحب چند پسر است مدتی است در تلاش است که در انجمن بزرگان ایرلند، کوهولین پهلوان را وادار به ادای سوگند وفاداری نسبت به فرزندانش کند و کوهولین سرباز می‌زند. خبر ورود جوان جسور اسکاتلندی و هم‌اورد طلبی او بزرگان را به مخاطره می‌اندازد. پادشاه وضع آشوب زده به وجود آمده را مستمسک قرار می‌دهد و کوهولین را ناچار به ادای سوگند می‌کند. اکنون بر اساس سوگند باید کوهولین از کشور محافظت نماید. کوهولین رو در روی جوان ناشناس (کانالاک) قرار می‌گیرد، اما چهره و موی جوان او را به یاد او یفه می‌اندازد و این عزم او را برای جنگیدن سست می‌کند. کنوهار از او می‌خواهد که برای حفظ آبروی کشور با جوان بجنگد و انجمن بر آن می‌شوند که جنگیدن کوهولین نقص عهد وفاداری اوست. کوهولین و کانالاک می‌جنگند و کانالاک کشته می‌شود. پس از مرگ جوان، کوهولین در می‌یابد که این فرزند خود او بوده‌است و بازوبند او را به بازو دارد. این درام را ویلیام با تلرییتز (1865-1939) *William Butler Yeats* در ۷۹۲ بیت در سال ۱۹۰۴ سروده و نام اصلی نمایشنامه «در کرانه بی‌لی» (on Baile's strand) است (ناظرزاده کرمانی، ۱۳۷۱، ص ۱۵۵).

۱۱۴



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۷، بهار ۱۳۸۴

کوهولین کیست

کوهولین بزرگترین پهلوان و قهرمان اساطیر سلت (Celt) است که درباره او داستانها و توصیفهایی بسیار عجیب وجود دارد. ریشه‌های این قهرمان به سلت‌ها که تیره‌ای از نژاد بزرگ آیرین بودند بر می‌گردند. این گروه کسانی هستند که از نواحی دانوب به ایرلند رفتند (ییتتر، ۱۳۱۳، ص ۵).

نام کوهولین مرکب از دو بخش است؛ کو - هولین به معنای «سگ تازی هولین» این نام بر واقعه‌ای در کودکی این قهرمان فوق انسانی در حماسه‌های ایرلندی دلالت دارد (ر. ک: <http://en.wikipedia.org/wik/irish-mythology>).

«او در سنین نوجوانی، سگ تازی هولین آهنگر را می‌کشد و خودش به جای سگ، نگهبانی از آهنگر را به عهده می‌گیرد. این پیوند با سگ در سراسر زندگی کوهولین ادامه می‌یابد... وی جنگجویی بیباک، نیرومند و شکست ناپذیر است. تصویری که از او وجود دارد و زندگی و



مرگش با ماوراء طبیعه پیوندی تنگاتنگ دارد» (بیترز، ۱۳۵۴، ص ۷). در پاره‌ای روایات، کوهولین مراحلی همچون هفت خوان رستم را پشت سر می‌گذارد. در این افسانه موریگان (Morighan = عفریته جادوگر) هر بار به شکلی بر او ظاهر می‌شود و هر بار کوهولین جادو و فتنه او را ناکارآمد می‌سازد و بر او غلبه می‌کند. این همان کس است که در داستانهای مربوط به مرگ کوهولین به شکل کلاغ بر او ظاهر می‌شود و مرگش را پیشگویی می‌کند:

«تمام زنان ایرلند عاشق او هستند. بنابراین اهالی «ولستر» تصمیم گرفتند او را زن بدهند ولی هر چه گشتند زنی که برانده او باشد نیافتند. کوهولین مستقیماً به خواستگاری امر (Emer) دختر فورگال (Forgall) می‌رود. دختر را به این شرط به او وعده می‌دهند که کوهولین به اسکاتلند برود و آنجا نزد استادان مخصوص، فنون جنگ را بیاموزد. کوهولین به اسکاتلند می‌رود و پس از تحمل مشقات بسیار، فنون جنگ را فرا می‌گیرد و ضمناً از زن جنگجویی به نام اویفه پسری از خود در اسکاتلند به جای می‌گذارد» (بیترز، ۱۳۵۴، ص ۸).

* همانندیهای دو قهرمان در دو اسطوره

نام رستم با رخس، اسب اسطوره‌ای، ملازم و پیوند دارد. همچنانکه داستان رستم و سهراب از جستجوی رستم به دنبال رخس آغاز می‌شود، در شبی که رستم تهمینه را بارور می‌سازد، رخس نیز مادیانی را بارور می‌سازد که باید بعداً سهراب، سوار بر آن به جستجوی پدر به ایران بیاید.

در اسطوره‌ای «سلت» ولادت کوهولین با اسب پیوند دارد. درست در لحظه تولد قهرمان، دو کره اسب به دنیا می‌آیند. این اسبها خاکستری (ماخا Macha) و سیاه (ساینگلیو Sainghilio) نام دارند و به اسبان ارباب قهرمان بدل می‌شوند که همیشه همراه و یآوری دهنده کوهولین نیز هستند.

همچنانکه سیمرخ حامی رستم است و در مخاطرات و تنگناها به یاری وی می‌شتابد، شهباز (شاهین = Falcon) حامی کوهولین است. تا آنجا که کوهولین روحیه آزادگی و آزادی و سربلندی خود را به شهباز تعبیر می‌کند و نیز نسب خود را از این پرنده تیز چنگال و بلند

پرواز می‌داند:

«من از پدر خود، آن شهباز پاکیزه که مردم می‌گویند بدن مرا از یک زن
آدمیزاد پدید آورد... هستم» (بیتز، ۱۳۵۴، ص ۲۰).
«ای جوجگان آشیان بلند، ای شهبازهایی که مرا در هوا پیروی کرده و
از بالا به خورشید نظر انداخته‌اید، ما از تنگنا خود را بیرون خواهیم
کشید و بار دیگر بر باد شناوری خواهیم کرد» (بیتز، ۱۳۵۴، ص ۲۳).

هر دو عاشق زنی از دشمنان خود می‌شوند تا آنجا که عشق را بر وظیفه ترجیح می‌دهند؛
رستم به تهمینه دختر افراسیاب (تورانی) و کوهلین به اوئیفه دختر جنگجوی اسکاتلندی. زنان
قرینه هر دو قهرمان یعنی تهمینه و اوئیفه هم زیبا هستند و هم داستانگوی زیبا سرود که شیفته
عمل قهرمانانه مردانشان هستند.

در هر دوی این عشقها، تخلف از رأی پادشاه وجود دارد. از این رو هر دو قهرمان ناچار به
کتمان عشق و پنهانکاری ازدواج و همسر خود و نیز دوری و بی‌خبری از او هستند. نتیجه این
عشق نابهنگام و پنهانکارانه، تولد قهرمانان جوان، سهراب و کانالاخ است که اینان نیز
خصوصیاتی قهرمانانه و مشترک دارند. هر دو قوی‌تر از حد تصور و بیش از سن خود هستند
و هر دو تصمیم دارند پس از یافتن پدر با یاری او دشمنان را از بین ببرند.

۱۱۵



فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۷، بهار ۱۳۸۴

کنون من ز ترکان جنگاوران	فراز آورم لشکری بیکران
برانگیزم از کاخ کاووس را	بیرم ز ایران پی طوس را
به رستم و هم گرز و اسب و کلاه	نشانمش بر کاخ کاووس شاه
و زیران به توران شوم جنگجوی	ابا شاه روی اندر آرم بروی
بگیرم سر تخت افراسیاب	سر نیزه بگذارم از آفتاب
چو رستم پدر باشد و من پسر	نماند به گیتی کسی تا جور

(مول، ۱۳۶۹، ابیات ۱۶۳ به بعد)

اما پشت پرده این بازیها، عشقها و تصمیمها، توطئه هم وجود دارد.
در شاهنامه، دو پادشاه، افراسیاب تورانی و کاووس ایرانی، که خطر را احساس کرده‌اند، بقا
و تداوم خود را در مرگ قهرمانان می‌بینند. افراسیاب سودای مرگ رستم را به دست سهراب
می‌پرورد و کاووس آرزوی مرگ سهراب را به دست رستم دارد. به همین دلیل است که هم



افراسیاب و هم کاووس، شرایط را آن‌چنان فراهم می‌کنند که پدر و پسر نتوانند به شناخت یکدیگر پی ببرند. این نکته مخصوصاً آنجا آشکار می‌شود که کاووس از فرستادن نوشدارو خودداری می‌کند.

در داستان کوه‌رلین و کانالاک نیز پادشاه، کنوهار علاوه بر کتمان هویت جوان، کوه‌رلین را در شرایطی قرار می‌دهد که راهی جز جنگ ناخواسته و کشتن پسرش برای او باقی نماند. این ناآگاهی قهرمانان (پدر و پسر) که به شکل ناشناخته ماندن هر یک برای دیگری است در زمینه آگاهی پادشاهان (افراسیاب، کاووس، کنوهار) شرایطی را ایجاد می‌کند که بر این اساس، نیروی ضد قهرمانان (شاهان) به خطا نقش نیروی موافق و فرزندان (پسران) نقش نیروی مخالف به خود بگیرند. آگاهی ضد قهرمانان در اینجا به کار اختلال و ناآگاهی قهرمانان می‌آید و آنان را گمراه می‌کند. به این ترتیب جای دوست و دشمن (نیروی موافق و نیروی مخالف) عوض می‌شود و تنها پس از مرگ پسران است که قهرمانان به خطای خود پی می‌برند.

کاووس - کنوهار موفق می‌شوند، در نظر رستم - کوه‌رلین، پسرانشان سهراب - کانالاک را به ضد قهرمان، ضد کشور، و دشمن تبدیل کنند. پادشاهان حرکت پسران (سهراب - کانالاک) را به تجاوز تعبیر می‌کنند و از پهلوانان می‌خواهند به «وظیفه» خود و حراست از میهن در برابر دشمن متجاوز عمل کنند. در اینجا قهرمان به سزای کتمانی مبتلا می‌شود که خود نیز در آن نقش دارد.

این کتمان پادشاه (سرپوش گذاشتن بر نسبت پدر فرزندی) قرینه و نقطه مقابل عشق به زنی از کشور دشمن است که پیش از این از قهرمانان (رستم - کوه‌رلین) سر زده است. این کتمان، کارکردی شبیه به «عمل متقابل» قهرمانان و ضد قهرمانان دارد.

به این ترتیب در اینجا پارالل (موازی)‌های فراوانی داریم:

کاووس	کنوهار
رستم	کوه‌رلین
تهمینه	اویفه
سهراب	کانالاک

و نیز تقابلهایی از این قرار:

عشق	وظیفه
کتمان	بی خبری
آگاهی	ناآگاهی

در اوج داستان، آنجا که قهرمانان در محمصه انتخاب تازه قرار می‌گیرند باید «ناآگاهانه»، و «بی‌خبر» به «وظیفه» عمل کنند. به نظر می‌رسد قهرمانان باید راه آمده را برگردند و به جنگ چیزی و کسی بروند که روزی با عشق آنان بنا شده‌است و امروز ناخواسته باید خود با دست خود از پا در بیاورندش.

اما نکته مهم در این میان این است که این بی‌خبری و ناآگاهی با پایان تراژیک، با مرگ به آگاهی تازه قهرمانان بدل می‌شود. این کشته به دست آنان پاره تن آنان و حاصل عشق آنان است که نمی‌دانند چرا و چطور آن را به خون کشانده‌اند. این آگاهی ثانویه، همراه با بهت و حیرت قهرمان است؛ به معنای دیگر این آگاهی نوین چیزی جز «درد»، «حیرت» و «جنون» نیست. در جدول شماره ۱ وجوه تشابه و تقابل مراحل و مقاطع داستانی ارائه شده‌است.

جدول شماره ۱: وجوه تشابه و تقابل مراحل و مقاطع داستانی

ردیف	موضوع	در ادبیات حماسی ایران	در ادبیات نمایشی ایرلند	حدود تشابه
۱	سفر قهرمان (پدر)	سمنگان (توران)	اسکاتلند	○
۲	عشق	به تهمینه	به اویفه	○
۳	نشان	مهره بازو	بازوبند	⊙
۴	کتمان	رازداری (پنهان کردن عشق)	رازداری (پنهان کردن عشق)	○
۵	تولد	قهرمان تازه (سهراب)	قهرمان تازه (کانالاخ)	○
۶	تصمیم قهرمان ج‌دید (پسر)	یافتن پدر و اتحاد	یافتن پدر و اتحاد	○
۷	حرکت	از توران	از اسکاتلند	○
۸	آگاهی و توطئه	افراسیاب و کاووس علیه رستم و سهراب	کنوهار علیه کوهولین	⊙



○	شناختن پدر و پسر	شناختن پدر و پسر	ناآگاهی و خطا	۹
⊙	سوگند وفاداری یاد نمی‌کند.	از سمگان نمی‌آید.	نافرمانی	۱۰
⊙	بین خود با کشور	بین خود یا کشور	انتخاب قهرمان	۱۱
○	با کانالاخ	با سهراب	جنگ	۱۲
○	پسر به دست پدر	پسر به دست پدر	مرگ	۱۳
●	جنون، رفتن در امواج دریا	حیرت، درد (تقدیر)	آگاهی	۱۴

معیارهای تشابه، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی مربوط به اشارات و اسامی:

○ تشابه دقیق و صد در صد

⊙ تشابه پنجاه درصدی

● تقابل یا حداقل تشابه

◆ نتیجه

هر دو قهرمان با وجود همانندیهای فراوان، داستانی عجیب، پر فراز و نشیب و تراژیک را برای خود رقم می‌زنند. در این دو اسطوره، که باید آن را نتیجه خطای فردی قهرمانان، غرور آنها و حتی نیز حاصل جایگاه قهرمانانه‌ای دانست که راه را بر واقع‌بینی آنان می‌بندد، هر یک صاحب تجربه و درسی تازه می‌شوند که پیام ساده آن این است که حتی قهرمانان بزرگ می‌توانند مرتکب خطاها و کژیهای تراژیک شوند.

هر دو قهرمان، عشق آتشین خود را جا می‌گذارند و به سرزمین خود باز می‌گردند. در این سفر آنچه از فرمان باقیمانده به سوی آنان باز می‌گردد در حالی که هیچ یک از قهرمانان، آمادگی یا شایستگی رویارویی با آنچه را از خود آنان در عشق و معاشقه حاصل شده، ندارند. این قهرمانان چسبیده یا محکوم به «شایسته در قهرمان بودن» باید خود با دست خود، حاصل عشق پنهان خود را قربانی «قهرمانی» خود کنند؛ حتی اگر این قهرمانی با کهولت و بی‌خبری همراه باشد و حتی اگر هرگز نتواند از اندازه وظایف قهرمانانه خود عدول کند.

نتیجه جدول «وجوه تشابه و تقابل مراحل داستانی»، نشان‌دهنده تشابه حدود ۷۸ درصدی دو اسطوره، و تفاوت ۲۲ درصدی آنهاست. از این میان فقط بخش پایانی، عمل قهرمان پس از کشتن پسر، یعنی ۷ درصد تقابل کاملاً چشمگیر وجود دارد. این نیز نشان‌دهنده آگاهی و گرایش جدید قهرمانان است، رستم به تقدیر پناه می‌آورد و کوهولین جنون زده به امواج دریا حمله ور می‌گردد. تفاوت باقیمانده حدود ۱۵ درصدی به تفاوت‌هایی مربوط است که در پیشرفت داستان تأثیری ندارد و جزو حواشی و تزیینات روایات محسوب می‌شود؛ مانند تفاوت در «نشانها» (موضوع سوم)، تفاوت در شکل «توطئه‌ها» (موضوع هشتم)، تفاوت در نوع «نافرمانی» قهرمان (موضوع دهم) و تفاوت «انتخاب» قهرمانان (موضوع یازدهم) تقابل چشمگیر ۷ درصدی نیز به پس از حادثه تراژیک یا پسرکشی مربوط است و به نتایج داستان باز می‌گردد، و بر شکل‌گیری روایات تأثیری ندارد.

تنها تفاوت دو قهرمان در حاصل تراژیک است؛ رستم آگاهی و حیرت خود را به حساب تقدیر می‌گذارد، ولی کوهولین جنون زده با شمشیر به جنگ به امواج دریا می‌رود. البته در هیچ یک از این اسطوره‌ها این پایان قهرمان نیست ولی تلخترین مقطع زندگی آنان است تا آنجا که آگاهی این قهرمانان، آگاهی تراژیک قوم و نژاد آنان نسبت به زندگی و حیات نیز هست.



منابع

۱. کریستی، آنتونی، اساطیر چین، ترجمه باجلان فرخی، نشر اساطیر، تهران، ۱۳۷۳.
۲. کویاجی. ج. ک، آئین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان. ترجمه جلیل دوستخواه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.
۳. گرین، میراندا جین، اسطوره‌های سلتی، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶.
۴. مول، ژول، تصحیح شاهنامه فردوسی، چاپ شرکت انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
۵. ناظرزاده کرمانی، فرهاد، پیدایش ادبیات نمایش نو در ایرلند، انتشارات برگ، تهران، ۱۳۷۱.
۶. بیتنر، ویلیام با تله، کوهولین، ترجمه مسعود فرزاد، انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۵۴.
۷. بیتنر، ویلیام باتلر، تراژدی کوهولین، ترجمه مسعود فرزاد، مجله مهر، ویژه‌نامه هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۱۳.

